

زنان

این فقط یک فیلم نیست

● «برای سما» نام فیلمی است که – وادالکتاب– یک روزنامه‌نگار و فیلم‌ساز سوری آن را تهیه کرده است. هدفش جلب توجه به وضعیت و نحوه زندگی مردم سوری در این سال‌های ویرانی و جنگ است. راهی که او به ذهنش رسیده است، شاید خیلی معمولی به نظر برسد؛ یعنی ثبت لحظات مختلف زندگی‌شان. او از سال ۲۰۱۱ که به عنوان دانشجوی دانشگاه در حلب زندگی می‌کرد، اعتراضات و خشونت‌هایی را که در این شهر رخ می‌داد، فیلم‌برداری می‌کرد (هرچند در مواقعی در کانال ۴ بی‌بی‌سی نشان داده می‌شد) برای او این پرسش مهم بود که چگونه توجه بینندگان نسبت به اتفاقاتی که در کشورش رخ می‌دهد، جلب کند. سرانجام او ساختن فیلم را برگزید و ۹۵ دقیقه از مجموع ۵۰۰ ساعت تصاویری که داشت را انتخاب کرد و اکنون این فیلم در بیشتر شبکه‌های کابلی در دسترس است. روز عروسی، شام با دوستان و لحظات بارداری همسر از لحظات متوعی است که در این فیلم دیده می‌شود و این تصور را برای بیننده پدید می‌آورد که چقدر با آنها نزدیک است و مردم سوری را می‌شناسد؛ حسی که چندان واقعی به نظر نمی‌رسد اما به سازنده فیلم و دیگر مردم سوری کمک کند که درد و رنجشان دیده شود. هرچند او تأکید داشت بیشتر لحظاتی از شهر، دیوارها و خرابه‌ها و بارش بمب و رفت‌وآمد هواپیماها را به تصویر بکشد نه خودش. می‌خواست شهر مرکز داستان باشد و سازندگان فیلم خیلی زود دریافتند یک مستند درباره زندگی روزمره و لحظه‌های ویرانگر جنگ داخلی، لحظه‌هایی که در طول پنج سال زندگی این خانواده سوری رخ داده است، چقدر می‌تواند تکان‌دهنده باشد. می‌تواند پرتره‌ای قدرتمند از نابودی یک فرهنگ را ترسیم کند. این تصاویر تأثیرگذار بود؛ مانند دیگر داستان‌هایی که مردم با شخصیت واقعی آنها روبه‌رو می‌شوند و درمی‌یابند این اتفاق برای یک فرد واقعی رخ داده است. این فیلم روایتی صریح درباره درگیری،



ترس‌ها و تأثیراتش در زندگی این خانواده را برای مخاطب بیان می‌کند. در یک لحظه از فیلم دختر می‌گوید: «من چه نقشی در زندگی شما دارم؟» صحنه آخر فیلم، لحظه‌ای است که آنان قصد فرار از حلب را دارند اما راه ورودشان به ترکیه بسته است. هر چند آنها درخواست پناهندگی‌شان پذیرفته شده و در لندن زندگی می‌کنند. کارگردان فیلم می‌خواهد درآمد ناشی از فیلم را برای خانواده‌های سوری در حلب خرج کند. این فیلم یک نامه عاشقانه به دخترش سما است؛ فیلمی که با انتقاد مردم و برخی بینندگان مواجه شده است. کسانی که معتقدند خودش کشور را ترک کرده اما دیگران را به مقاومت و ماندن تشویق می‌کند. او می‌گوید: «در ابتدای فیلم‌سازی، من بسیار ناامید شدم و نمی‌دانستم آیا فیلم تغییری ایجاد می‌کند یا نه! نمی‌دانستم باید انتظاری داشته باشم یا نه! به‌ویژه وقتی که [حلب] را ترک کرده بودم، همه چیزم را از دست داده بودم. نمی‌دانستم آیا می‌توانم دوباره سرپا شوم؟ تنها راه ادامه زندگی ثبت تصویر و فیلم‌برداری بود. من فیلم‌برداری می‌کردم، فقط برای اینکه بتوانم تصاویری را ضبط کنم، شاید فکر می‌کردم در نهایت فیلم در کتابخانه یا آرشیوی قرار گیرد اما می‌دانستم باید این تصاویر ثبت شود». او ادامه می‌دهد: «این فقط یک فیلم نیست، مردم می‌توانند آن را تماشا کنند، اما همچنین ابزاری برای تغییر است. می‌تواند مردم را به سمت انجام کاری سوق دهد. مردم تصاویرش را فراموش نمی‌کنند. به همین دلیل، ما اقدام به تشکیل کمیونی برای متوقف‌کردن بمباران مراکز درمانی در سوریه کردیم». به گفته کارگردان سوری «در همه جهان ترس از پناهندگان و افرادی که درگیر هستند، وجود دارد. این فیلم فقط با روشی بسیار ساده سعی در تغییر این رویکرد دارد. بیننده احساس می‌کند این افراد را می‌شناسد، به آنها اهمیت می‌دهد و حتی می‌تواند بخشی از زندگی آنها باشد».



شترت روزنامه

www.sharghdaily.ir

چهارشنبه ۱۳ آذر ۱۳۹۸ • ۷ ربیع‌الثانی ۱۴۴۱ • ۴ دسامبر ۲۰۱۹ • سال هفدهم • شماره ۳۵۸۸ • صفحه ۴۵۹ • اذان ظهر تهران ۱۱:۵۴ • اذان مغرب ۱۷:۱۱ • اذان صبح فردا ۵:۲۹ • طلوع آفتاب ۶:۵۹

روزنارضا

کارتون خواب

ایوبابو تسوتکوف

جای خالی مدیریت صحیح، در کنترل «آلودگی هوا»



فراموش‌شده‌ها

دیوار سابق مهربانی

محمد سرابی

زمستان سال ۱۳۹۴ پدیده‌ای با شعار «نیاز داری بردار، نیاز نداری بگذار» در ایران ظهور کرد و سریع‌تر از آنفلوآنزا بین مردم پخش شد؛ بعد هم به همان سرعت، فراموش شد. نقطه آغاز دیوار مهربانی مشخص نیست، البته احتمالا کسانی هستند که ادعا کنند در این زمینه هم «اولین» هستند و همه دیوارهای مهربانی بعد از آن روی ایده آنها ساخته شده است. با ورود رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، بازی تقلید و نمایش هر روز سرعت بیشتری پیدا کرد، بدون اینکه کسی از خود پرسد مگر هر خانواده چند دست لباس دست‌دوم یا غیرلازم دارد که آویز جالباسی‌های خیابان را پر نگه دارد. رسانه‌های بین‌المللی هم متوجه این موج شدند. حتی در مناطق دورافتاده و کم‌جمعیت که قاعدا مردم باید به حکم همسایگی و خویشاوندی از فقر یکدیگر خبر نداشته باشند، دیوار مهربانی ساخته شده بود. می‌گویند یکی از دلایل کمبود آب و نشست زمین در دشت‌های ایران این است که وقتی در حال حفر چاه عمیق بودیم، به «پایداری» کشاورزی توجه نمی‌کردیم. فکر نمی‌کردیم که اگر امسال آب را با موتور از لایه‌های زمین بیرون کشیدیم و برداشت محصول را دو برابر و سال بعد سه‌برابر کردیم، ۱۰ سال آینده کجا خواهیم بود؟ آیا در آینده هم می‌توانیم همین اندازه محصول از آب و خاک تولید کنیم؟ ما سرگرم درآمد بیشتر از زمین بودیم و مسئولان مفتخر به اعلام آمار خودکفایی و افزایش صادرات غیرنفتی بودند. همه این لذت‌ها و شعارها «ناپایدار» بود و برای همین دوام نیاورد.

هیچ آمار و اطلاعاتی از اینکه در آن سال چند دیوار مهربانی ساخته شد وجود ندارد، چه برسد به اینکه تأثیر آن در تأمین پوشاک نیازمندان ارزیابی شود. شاید

کودکی

بحران و نقش پدر و مادرها

متأسفانه با کوچک‌ترین تغییر و تحول در شرایط بزرگسالان، همیشه کودکان به حاشیه می‌روند. خانواده‌ها نشان داده‌اند در هر نوع بحران: - واکنیاسیون کودکان خود را فراموش می‌کنند - نسبت به تغذیه کودکان خود بی‌توجه می‌شوند - یادشان می‌رود برنامه‌های آموزشی کودکان خود را دنبال کنند؛ به همین دلیل هیچ کسی نه در دوره و جلسه‌ای شرکت می‌کند و نه برای کاری داوطلب می‌شود... یا مثلا همه فروشندگان و تولیدکنندگان

روزنامه‌نگاران در هر شرایطی باید بتوانند در جهت منافع عمومی حرکت کنند و به طرح مسائل و رویدادهای هر روزشان بپردازند اما در این یکی، دو هفته آن‌طور که باید و شاید نتوانسته‌اند مسئولیت اجتماعی‌شان را آشکار کنند.

۱. آنچه می‌خواهم درباره پر خورده مطبوعات بگویم نسبت به وقایع اخیر از منظر حرفه‌ای و تخصصی است و من به دنبال ملاحظات امنیتی نیستم و خیلی هم به آن کار ندارم... از منظر حرفه‌ای، مطبوعات کم‌کاری کرده‌اند و می‌دانم در این شرایط محدودیت‌هایی هم بوده است و می‌دانم از سوی نهادهای مختلف برای مطبوعات محدودیت‌هایی هم در نظر گرفته‌اند. بنابراین آنچه می‌خواهم بگویم بیشتر متوجه عملکرد رسانه‌هاست و البته باز هم باید مسئولیت را دیو و تلویزیون را از مطبوعات جدا در نظر گرفت چون آنها که کار خودشان را می‌کنند و کار آنها چندان هم قابل قیاس با عملکرد مطبوعات نیست و نحوه کار روزنامه‌نگاران است که این روزها چندان آشکار نیست، در حالی که آنها باید به وظایف اجتماعی خود عمل کنند و پرونده کاری‌شان، ظهور و بروز عینی و بیرونی نداشته است و شاید هم در دل همین محدودیت‌ها خواسته‌اند اما نتوانسته‌اند و در عین حال می‌دانیم که تک‌تک روزنامه‌نگارها هم در این شرایط به دنبال آن هستند که رضایت مخاطبان خود – یعنی مردم– را جلب کنند و نتوانند نمود رسانه‌ای آن را به ویژه در مطبوعات عینی کنند اما آنچه من در مطبوعات می‌دیدم در این چند روز، به نظرم نمی‌توانست نشان دهد که رسانه‌ها و به ویژه مطبوعات در بطن جامعه حضور داشته باشند و هر روز

اتفاقات و رویدادها را از نزدیک مشاهده و آن چیزهایی را که باید در روزنامه‌هایشان منتشر کنند.

در این رابطه از دو منظر می‌شود وقایع را بررسی کرد؛ اول منطقی است که همه مسئولان بارها هم به آن اشاره کرده‌اند؛ بالاخره در این رویدادها بخشی از مردم اعتراض کرده‌اند که به دلیل ناراضی‌شان از مشکلات معیشتی‌شان است و برای اعلام ناراضیاتی به خیابان‌ها آمده‌اند و دوم اینکه جمعی دیگر هم به دنبال سوءاستفاده از شرایط بوده‌اند. روزنامه‌نگارها متوجه این تفکیک و تمایز هستند و این تمایز دو بخش برای عملکرد مطبوعات دارد؛ یکی آنکه مردم عادی نگران و ناراحت هستند و به دنبال حل مشکلات معیشتی خود در این اعتراض بوده‌اند. دوم از این شرایط استفاده و ما را همراه خود کنند. بنابراین مردم عادی نیاز دارند صدایشان شنیده شود و به همین دلیل هم آمده‌اند تا بگویند مشکلات معیشتی دارند و از آینده خودشان نگران هستند. اگر به آنان پرداخته و صدایشان شنیده می‌شد، تسکین و آرامش پیدا می‌کردند. اما اگر این صدایشان شنیده نشود و خودشان دیده نشوند، عصبانیتشان تشدید خواهد شد در حالی که می‌توانند از راه‌های مسالمت‌آمیز مشکلاتشان را به گوش مسئولان برسانند. بنابراین باید روزنامه‌نگاران در خیابان می‌بودند و می‌توانستند این بروز و ظهور مشاهداتشان را به صفحه روزنامه‌هایشان بیاورند و به مردم بپردازند که کار روزنامه‌نگار و مطبوعات هم همین است.

۲. روزنامه‌نگاران در زمان آرامی‌ها نیز می‌توانند عملکرد پویاتری داشته باشند که بشود با حل و فصل مشکلات جلوی این نوع اعتراضات را گرفت. ما دو، سه سال است درصدد هستیم در محیط‌های آکادمیک دانشجویان را با روزنامه‌نگاری راه‌حل‌گر آشنا کنیم و این شیوه‌ای حیاتی در دیاناست که روزنامه‌نگاران به دنبال راه‌حل مسائل هستند؛ البته آنان ضمن بیان مشکلات و مسائل که هر دو اینها دو چیز متفاوت هستند، خود

روایت یک عکاس-۱

کارگرانی که مجاهد شدند

دهند یک بمب لای شاخه‌های درختی گیر کرده و مردم دچار وحشت شده‌اند. من همراه فرمانده جلیل، معاون ژنرال و یک گروه ۱۵نفره به محلی که بمب پیدا شده بود، رفتم. رسیدیم به جنوب شرق هرات در باغی که دور تا دورش دیوارکشی بود؛ افراد مسلح زیادی کنار دیوار آماده شلیک بودند، اما از ترس داخل باغ نمی‌رفتند، فرمانده جلیل همراه دو نفر از مجاهدین و من وارد باغ شدیم. دیدیم روی یکی از درخت‌ها یک شیء، بزرگ با شاخه و برگ درخت پوشیده شده و فقط نوک مخروطی شکش مشخص است که واقعا شبیه موشک بود. اما وقتی کمی جلوتر رفتم دیدم یک جنگنده روسی است که افراد طالبان لای درخت پنهانش کرده‌اند تا به دست آمریکایی‌ها نیفتد. این به‌اصطلاح بمب را کارگری که در باغ کار می‌کرد پیدا کرده بود که حالا با ترس یک گوشه ایستاده بود و یابین آوردن این جنگنده را از لای شاخه تومنند درخت نگاه می‌کرد. من و چند نفر از مجاهدین هم در حال شوخی و خنده بودیم که بطور ممتب دیدن به هواپیما شده است؟ فرمانده جلیل همان‌جا دستور داد صاحب زمین را بیاورند تا ببینند آیا با طالبان ارتباطی دارد یا نه؟ قبل از اینکه صاحب زمین را بیاورند فرمانده جلیل و گروهش به فکر چاره افتادند تا این جنگنده را به پایگاه هوایی برسانند اما به نتیجه‌ای نرسیده بودند. بالاخره صاحب زمین را آوردند و پرس‌وجو کردند؛ ظاهرا ارتباطی با طالبان نداشت واز همه‌جا بی‌خبر بود اما وقتی متوجه شد در زمینش یک جنگنده پیدا کرده‌اند، اصرار داشت که این هواپیمای جنگی برای اوست، چون در ملک او پیدا شده است. کشاورز پیری بود با لباس‌های مندرس؛ مدام با فرمانده جلیل حرف می‌زد و با لهجه افغان می‌گفت که هواپیما قانونا برای اوست و چون در باغ او پیدا شده است. افراد فرمانده هلش می‌دادند به کناری اما مجددا می‌آمد، روبه‌روی فرمانده جلیل می‌ایستاد و اصرار می‌کرد. ازش پرسیدیم می‌خواهی با این جنگنده چه‌کار کنی؟ گفت می‌فروشمش. گفتم به کی؟ گفت به هر کسی که بخرد و باز رفت که با فرمانده حرف بزند. به کناری کشیدم‌ش و به او گفتم تـو برای این هواپیما خریدار پدا کن، من با ژنرال عظیمی صحبت می‌کنم که آن را به تو بدهد. پیرمرد هم کمی آرام شد و رفت گوشه‌ای نشست تا فکر کند به کی می‌تواند جنگنده را



مهدی فرقانی



مجید سعیدی

بار دوم بود که به افغانستان می‌رفتم. افغانستان برایم ناشناخته نبود اما آن‌قدر سرعت اتفاقات در جنگ بالا بود که هر روز یک حادثه جدید رخ می‌داد. هنوز عکاسی از این کشور برایم تازه‌ی داشت و من را وامی‌داشت بیشتر از ویزور دوربین زل بزنم به این سرزمین و شاتر بزنم. یکی از این اتفاقات جالب مربوط به جنگنده‌ای است که عکسش را گرفتم. سال ۲۰۰۱ بود و تقریبا همه مناطق افغانستان درگیر جنگ شده بود اما نیروهای ناتو و آمریکایی‌ها تسلط بیشتری روی مناطق جنوب داشتند و تقریبا طالبانی‌ها را به مناطق شرقی عقب رانده بودند. در غرب افغانستان که هم‌مرز با ایران بود، نیروهای مجاهد افغانی متمرکز شده بودند. مجاهدین، شبه‌نظامیانی بودند که پیش از این اغلبشان در ایران کارگر بودند اما خیلی سریع خودشان را در افغانستان پیدا کردند و سازماندهی منسجمی پیدا کردند؛ به همین علت مناطق غرب موقعیت مناسبی را برای خبرنگارها فراهم کرده بودند تا بتوانند وارد افغانستان شوند، چراکه تمامی راه‌های ورود به این کشور غیر از غرب توسط طالبان بسته شده بود. اولین دفعه که به افغانستان رفتم از طرف مجله تایم آمریکا بود و باعث آن رضا رفیعی بود، آن موقع خبرنگار کارم بود و ادیتور تایم را مجاب کرد که به من سفارش عکس بدهد و دفعه دوم به‌عنوان عکاس آزاد رفتم. در سفر دوم بود که چند نفر از پچه‌های روزنامه‌نگار هم آنجا بودند؛ حسن سرخشان و افشین والی‌نژاد از آسوشیندپرس و فرشته قاضی از روزنامه مشهوری. سفر دوم من به افغانستان یک ماه طول کشید و در این مدت با مجاهدین افغان زندگی می‌کردم. در واقع می‌خواستیم به آنها نزدیک شویم تا از اتفاقات و اخبار جنگ بیشتر اطلاع داشته باشم و بتوانم از نزدیک عملیات جنگی را دنبال کنم. این مردان افغان اگر به کسی اعتماد می‌کردند و مطمئن می‌شدند که نگاه تحقیرآمیزی به آنها ندارند، دوستانی صمیمی و صادق می‌شدند. یک روز گروهی از مجاهدین هراسان به دفتر ژنرال عظیمی –فرمانده– آمدند تا خبر

خشونت علیه زنان درروزهای بحرانی

هرچند حوادث تلخ چند روز گذشته تبیین شده تا برخی از اتفاقات و مناسبت‌ها در حاشیه قرار گیرد، اما مسئله نفی خشونت از زنان یا همان ۱۶ روزی که به این مناسبت طراحی شده است، از سوی برخی مورد توجه است. یکی از مطالب در شبکه‌های اجتماعی سعی کرده تا این دو مناسبت را با هم تلفیق کند. در این مطلب که سیمین کاظمی نوشته، آمده است: «در مقاطع بحرانی عموما وضعیت زنان نامرئی می‌شود و از اهمیت می‌افتد، چراکه از نگاه جامعه مسائل مهم‌تری هست که باید به آنها پرداخته شود. اما واقعیت این است که در چنین مواقعی زنان بیشتر در معرض ستم جنسیتی و خشونت قرار می‌گیرند و بیش از هر زمان دیگری به حمایت نیاز دارند. هرچند خشونت خانگی علیه زنان یک مسئله جهانی و متأثر از ساختار سیاسی- اقتصادی در هر

تحلیل

روزنامه‌نگاری در جهت منافع مردمی

را محدود به بیان مسئله نمی‌کنند بلکه فراتر از آن، به دنبال یافتن راه‌حل‌های آن نیز هستند. روزنامه‌نگاران ضمن طرح مسئله و مشکلات با نقد و تحلیل و نظارت بر عملکردها پا به میدان می‌گذارند و ظرفیت‌های عملی کارشناسان و تحلیل‌ها و دلیل‌های کارشناسانه را برای حل مسائل بیان و درواقع راه‌حل ارائه می‌کنند. در همین دو سه روزه در رادیوی خودمان شنیدم که این نوع روزنامه‌نگاری امری معقول است؛ چنانکه داشتند به موضوع کاربردی قیمت بنزین و دخانیات می‌پرداختند. در آنجا می‌گفتند با بالا رفتن قیمت بنزین حدود ۳۰ هزار میلیارد و ۱۰ درصد بر درآمد دولت افزوده می‌شود و این در حالی است که با بستن مالیات بر دخانیات درآمدی حدود ۲۰ هزار میلیارد دلار خواهد داشت با این تفاوت که سیگار مصرف همگانی ندارد و بخشی از جامعه از آن مصرف می‌کنند و بقیه باید جور این مصرف را بکشند و از سوی دیگر مصرف سیگار بیماری‌هایی را به دنبال دارد که دولت باید یارانه‌ای را هم صرف درمان بیماران‌ش کند که یعنی باز هم برای دولت هزینه به دنبال خواهد داشت. اما بنزین روی معیشت بسیاری تأثیرگذار است و از این سو هم گرانی‌اش، حساسیت عمومی را بالاتر می‌برد و نمی‌توانند خیلی راحت این گرانی را بپذیرند. این نمونه‌ای از روزنامه‌نگاری راه‌حل‌گراست که باید همه مسائل را این روزها با این زانر به چالش کشید و این‌گونه کمک کرد که مسئولان آگاه شده و برای این مسائل وارد عملکردهای بسامان‌تری شوند.

۳. در پایان یادآور می‌شوم که روزنامه‌نگاری که هر حال فوت و فن خود را دارد و مثل دوزدن تحریم‌ها باید با هوشمندی روزنامه‌نگاران راه‌های مطرح‌شدن مسائل و پرداختن به رویدادها را در پیش بگیرند که نمی‌شود نسبت به آنها بی‌تفاوت ماند و اینها دیگر به تخصص، خلاقیت و دانش روزنامه‌نگاران بستگی دارد که در این مواقع خودی نشان دهند و در شرایط مختلف بتوانند همه چیز را در جهت منافع عمومی پیش ببرند.

فروشد. گفت‌وگوی من و پیرمرد کشاورز موجب خنده چند نفر از نظامی‌ها شده بود اما در واقع می‌خواستم او را از جدال با مجاهدین دور نگه دارم. به‌هرحال کشاورز به طریفی رفت تا ببیند چه کسی هواپیمایش را می‌خرد. ژنرال عظیمی هم از راه رسید، نگاهي به جنگنده روسی انداخت و دستور داد هرچه سریع‌تر آن را به میدان هوایی (فرودگاه) منتقل کنند. اما ظاهرا هیچ راه‌حلی برای انتقال این هواپیمای نظامی نداشت؛ مدتی گنگ به جنگنده نگاه کرد بعد با دستیارانش رفت و یک گروه ۱۵ نفره ماندند و جنگنده، مجاهدین که اول می‌ترسیدند به شیء، روی درخت نزدیک شوند حالا با تردید و کمی ترس به جنگنده نگاه می‌کردند و همچنان اسلحه‌هایشان را آماده در دست نگه داشته بودند. زمانی که ژنرال اسماعیل‌خان از افغان‌ها دعوت کرده بود علیه طالبان بجنگند، گروه زیادی از مردان افغان که در ایران بودند، به گروه او پیوستند، ارتش قبل از اینکه به هرات بیایند حتی اسلحه‌ای را از نزدیک ندیده بودند، چه برسد به اینکه به دست بگیرند. فرمانده جلیل هم رفته بود و فرماندهی انتقال این جنگنده را به عهده یکی از مجاهدین گذاشته بود که حتما سابقه نظامیگری و تجربه‌اش از بقیه بیشتر بود. مجاهدی که این مسئولیت را به عهده‌اش گذاشته بودند، حدودا ۴۵ ساله بود با ریش تراشیده و صورت استخوانی که لباسی مانند بقیه به تن داشت با یک اسلحه کمری و یک کلاش که بر دوشش انداخته بود. در واقع فرمانده مجاهدین را نمی‌شد از بقیه تشخیص داد، چون نه لباس مخصوصی داشتند و نه درجه یا نشانی؛ مانند بقیه مجاهدین همان لباس‌های سفید و گشاد مردان افغان را می‌پوشیدند و کلاش به دوش می‌انداختند. فرمانده نزدیک من آمد و سؤال‌هایی از من پرسید که به‌سختی جلوی خنده‌ام را می‌گرفتم اما به هر حال به او فهماندم که باید یک خلبان این هواپیما را به میدان هوایی برسانند. فرمانده برگشت و با مجاهدین مشغول بحث و گفت‌وگو شد تا به قول خودش یک موتوران (راننده) برای این طیاره پیدا کند. هرچند بعید بود خلبانی برای انتقال این هواپیما پیدا شود چراکه میدان هوایی تازه یک روز بود که آزاد شده بود و اصلا خلبانی در هرات پیدا نمی‌شد.

♦ ادامه دارد

روزهای نارنجی

خشونت علیه زنان را بیشتر می‌کنند. خشونت خانگی علیه زنان ربط مستقیمی با فقر و بی‌کاری دارد. بی‌کاری موجب گذراندن اوقات فراغت بیشتر در خانه و افزایش احتمال تعارض بین افراد می‌شود؛ مشکلات مالی و اقتصادی خانواده‌های فقیر، با ایجاد یا تشدید احساس ناامی و سرخوردگی و خشم، زنان را در معرض خشونت قرار می‌دهد. مطالعات متعددی تصدیق کرده‌اند که زنان تهدیدست، بی‌سواد و مناطق حاشیه‌ای بیش از زنان طبقه متوسط متحمل خشونت می‌شوند و کمتر توان مقابله با خشونت را دارند. در نهایت نیز نتیجه گرفته «سیاست‌های اقتصادی که به نابرابری و شکاف طبقاتی دامن می‌زند و بخش‌های بزرگی از جامعه را فقیر می‌کنند، در واقع شکاف جنسیتی و ستم بر زنان (به‌ویژه در طبقه فرودست) را تشدید و آنان را در مقابل مسئله خشونت آسیب‌پذیرتر می‌کنند.